



پس از سقوط حکومت اسد و روی کار آمدن احمد الشرع در دمشق، نظم سیاسی سوریه دستخوش تغییر شد، اما بازی بزرگتر همان بازی ماند: رقابت بر سر نفوذ و ترسیم خطوط قرمز ژئوپلیتیک در کشوری که هم مرز اسرائیل، ترکیه، عراق و اردن و دروازه مدیترانه برای ایران و نیروهای «محور مقاومت» است.

اسرائیل خیلی زود نشان داد که مشروعیت دولت جدید در دمشق برایش اهمیتی ندارد؛ آنچه برای تل‌آویو تعیین‌کننده است، ممانعت از تبدیل سوریه به عمق راهبردی برای ایران و همزمان جلوگیری از تثبیت نفوذ ترکیه در جنوب سوریه است. حملات هوایی گسترده به مراکز حساس نظامی در دمشق و سویداء در واقع، زبانی نظامی برای بیان یک پیام سیاسی روشن بود: سوریه حق عبور از خطوط امنیتی ترسیم شده توسط اسرائیل را ندارد، حتی اگر رژیم عوض شده باشد.

از نگاه اسرائیل، پروژه‌ی ترکیه برای حل مسئله‌ی دروزی‌ها در سویداء مقدمه‌ای برای حل مسئله‌ی کردها در شمال و شرق سوریه بود؛ پروژه‌ای که اگر به نتیجه می‌رسید، ترکیه را به بازیگری با نفوذ از مرزهای شمالی تا عمق جنوب سوریه تبدیل می‌کرد. این همان چیزی است که استراتژیست‌های اسرائیلی آن را تهدیدی مضاعف می‌دانند: هم به معنای تحکیم جایگاه ترکیه در معادلات سوریه و هم به معنای عقب‌راندن نفوذ سنتی اسرائیل در جنوب.

در این میان، ایران با درک حساسیت موقعیت جدید، راهبردی دوگانه را دنبال کرد: از یک سو حفظ زیرساخت‌های امنیتی و شبه‌نظامی در جنوب سوریه برای استمرار حضور راهبردی، و از سوی دیگر تلاش برای عادی‌سازی روابط با دولت الشرع تا

نفوذ اقتصادی، مذهبی و فرهنگی‌اش در سوریه در دوره‌ی پس از جنگ تقویت شود. تهران به‌خوبی آگاه بود که نفوذ نظامی بدون پوشش سیاسی و اقتصادی در بلندمدت شکننده است.

اما برای اسرائیل، صرف حضور ایران – چه آشکار و چه پنهان و در قالب نیروهای نیابتی – به منزله‌ی عبور از خط قرمز بود؛ چرا که از نگاه تل‌آویو، ایران از مسیر سوریه می‌تواند خط لوجستیکی‌اش با حزب‌الله لبنان را تقویت کند و عمق راهبردی خود را تا مدیترانه گسترش دهد. بنابراین، بخش عمده‌ی حملات اخیر اسرائیل، همزمان دو هدف داشت: جلوگیری از تقویت ایران و بازدارندگی در برابر ترکیه.

در این صحنه‌ی چندلایه، هر قدرتی اهداف خاص خود را دنبال می‌کند:

- اسرائیل سوریه‌ای تکه‌تکه، ضعیف و مهار شده می‌خواهد که هیچ نیرویی در آن نتواند امنیتش را تهدید کند؛ در عین حال، می‌کوشد با حمایت از اقلیت‌هایی چون دروزی‌ها و کردها، کمربند حائل در مرزهای شمالی و شرقی‌اش ایجاد کند که در نهایت، طرح «اسرائیل بزرگ» را از نظر راهبردی امکان‌پذیر کند.

- ترکیه تلاش می‌کند با حل مسئله‌ی دروزی‌ها در جنوب و کردها در شمال، نفوذ خود را تثبیت کرده و از تبدیل شمال سوریه به پایگاه یک دولت کرد مستقل جلوگیری کند؛ چرا که چنین دولتی تهدیدی مستقیم برای تمامیت ارضی ترکیه خواهد بود.

- ایران می‌خواهد حلقه‌ی راهبردی مقاومت از تهران تا مدیترانه را دست‌نخورده نگاه دارد - خط از تهران تا بغداد و دمشق و بیروت - و سوریه در این میان، پل استراتژیکی است که بدون آن، این محور از هم می‌پاشد.

در این میان، آمریکا نقش میانجی و تضمین‌کننده‌ی نظم نوین منطقه‌ای را بازی می‌کند؛ واشنگتن در ظاهر از یکپارچگی سوریه دفاع می‌کند، اما عملاً مشکلی با ادامه‌ی حملات اسرائیل به مواضع ایران ندارد؛ چرا که تضعیف ایران در سوریه را هم‌راستا با منافع خود می‌بیند.

در پایان، امروز در ظاهر در سوریه دولت جدیدی بر سر کار آمده، اما در عمل همچنان میدان برخورد منافع قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است؛ کشوری که حاکمیتش مشروط به خطوط قرمز بازیگران خارجی باقی مانده و نقشه‌ی سیاسی‌اش در آسمان – با پهناده‌ها و جنگنده‌ها – و پشت درهای بسته‌ی اتاق‌های مذاکره ترسیم می‌شود.